



احیاگر اسلام یا احیاگر مسلمانان

درنگی درباره تلاش‌های احیاگرانه سید جمال‌الدین اسدآبادی
(۱۳۱۴ - ۱۲۵۴ق)

ابوالحسن فیاض انوش*

چکیده

روزگاری که سید جمال‌الدین اسدآبادی در آن می‌زیست (نیمه دوم سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم هجری / سده نوزدهم میلادی)، از دید سیاسی، قدرت سیاسی مسلمانان در پایین‌ترین سطح خود بود. چنانچه نمودار افت و خیز توان سیاسی - نظامی جوامع مسلمان کشیده شود، آنچه در آغاز چشم بیننده را خیره می‌کند، دو اوج و دو فرود آن است:

نخستین اوج در میانه سده نخست تا نیمه سده سوم هجری (نیمه دوم سده هفتم تا نیمه سده نهم میلادی) و اوج دوم در نیمه سده نهم تا نیمه سده یازدهم هجری (نیمه سده پانزدهم تا نیمه سده هفدهم میلادی) رخ داد. اوج‌گیری از حاکمیت یک‌پارچه و گسترده مسلمانان بر آسیای مرکزی تا اندلس و مغرب و سرانجام تقسیم این قلمرو یک‌پارچه به سه حاکمیت عباسی (غرب آسیا)، فاطمی (شمال آفریقا) و اموی (جنوب غرب اروپا) خبر می‌دهد و اوج‌گیری دوم از پیدایی سه قدرت سیاسی مهم در قلمرو مسلمانان حکایت می‌کند: عثمانی‌ها (غرب آسیا، شمال آفریقا و جنوب شرق اروپا)،

* دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی، استادیار و عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانش‌گاه اصفهان.

صفویان (ایران و مناطق پیرامونی آن) و گورکانیان (شبه قاره هند)^۱. دو فرود (حضیض) آنان نیز در سده هفتم هجری (سیزدهم میلادی) و سده سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) روی داد که نخستین آنها از چیرگی مغولان بر بخش گسترده‌ای از قلمروشان سرچشمه گرفت و دومین فرود بر اثر استیلای استعمار اروپایی پدید آمد. زندگی و تکاپوهای سید جمال‌الدین اسدآبادی، چاره‌جویی‌های فردی از نخبگان جامعه مسلمان برای برون رفتن از حضیض دوم است؛ کارهایی که با برتری دادن به «روی کرد اجتماعی و سیاسی»، از چاره‌جویی‌های استوار بر پایه مهم‌تر بودن «روی کرد مذهبی و عقیدتی» جدا می‌شود. این مقاله می‌کوشد با توجه به موضوع «احیاگری»، روی کرد سید جمال را به مقتضیات زمانه‌اش بررسی کند و ویژگی‌های مهم احیاگری‌های او را بازنماید.

کلیدواژگان

سیدجمال‌الدین اسدآبادی، احیاگری، مسلمانان، اسلام، سلف.

ویژگی‌های زمانه سید

- سید جمال در بخش گسترده‌ای از سده نوزدهم میلادی می‌زیست. برای آشنایی با تکاپوهای وی ناگزیر باید زمانه او را بیش‌تر شناخت. مهم‌ترین ویژگی‌های این دوره چنینند:
۱. برای نخستین بار در تاریخ، بشر به شیوه شگفتی‌آوری، ماشین را به خدمت گرفت (عصر انقلاب صنعتی)؛
 ۲. شتاب اطلاع‌رسانی به بالاترین سطح خود در آن زمان رسید (عصر تلگراف)؛
 ۳. تجارت و بازرگانی و مبادلات مالی، به پایه ارتباطات اقتصادی بین‌المللی بدل شد (عصر بانک و بورژوازی)؛
 ۴. مسلمانان در همه نمودهای تمدنی به پایین‌ترین سطح فروافتادند (انحطاط مسلمانان).

۱. البته جز این سه قدرت مهم، حاکمیت‌های سیاسی دیگری نیز در قلمروهای مسلمان‌نشین بودند که از دید توان و اهمیت در حاشیه تاریخ جای می‌گرفتند. مانند ازبک‌های شیبانی در گوشه شمال شرقی قلمرو مسلمانان (آسیای میانه).





این پدیده‌ها نیز درباره نمودهای انحطاط جوامع مسلمان، از دیگر چیزها مهم‌تر می‌نمایند:

۱. چیرگی جهان‌بینی دنیاگرایز صوفیانه بر زندگی اجتماعی مسلمانان؛
۲. چیرگی سیاسی - نظامی کشورهای اروپایی بر بخش گسترده‌ای از قلمرو مسلمانان؛
۳. ناتوانی فراوان سیاسی - نظامی حکومت‌های بر جای مانده مسلمانان؛
۴. پیدایی ستیزه‌ها و نفاق‌های سخت میان حکومت‌های مسلمان؛
۵. فروکاهش (تدنی) علوم و معارف در قلمرو مسلمانان و بی‌توجهی (فراغت) بیش‌تر عالمان به این موضوع؛

۶. فراگیر شدن فقر، بیماری، سوء تغذیه و بی‌سوادی میان توده‌ها.
- به‌گمان، نخستین چیزی که سید جمال را از هم‌روزگاران او جدا می‌کند، آگاهی او به این پدیده‌ها و توجه به آنها در قالب روی‌کردی مقایسه‌ای است. کسانی پیش از سید نیز به برخی از این ویژگی‌ها آگاه بودند، اما وی به دلایل زیر از آنان برجسته‌تر شد:
۱. او در قالب شیوه‌ای تطبیقی و با «روی‌کردی تاریخی» به موضوع پرداخت؛
 ۲. به‌رغم بسیاری از معاصرانش، با تمدن اروپایی از سر شناخت ارتباط برقرار کرد نه از سر اعجاب، شیفتگی و تحسین تنها و تحقیر یا تکفیر؛
 ۳. وی این زمینه را برای خود فراهم آورد یا از این بخت برخوردار بود که تمدن اروپا را از نزدیک بکاود، با زبان‌های اصلی اروپایی آشنا شود^۱ و با برخی از تاریخ‌سازان آن روزگار رو در رو پیوند داشت؛
 ۴. وی سراسر زندگی خود را برای شناخت مشکل و چاره‌جویی برای حل آن وقف کرد و به انگیزه سرگرم شدن (تفنن) بدان نپرداخت.

۱. نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان بر پایه گفته ذکاءالملک، سخن گفتن سید را به فارسی، ترکی همدانی، ترکی استانبولی، فرانسوی، انگلیسی، روسی، عربی، افغانی (پشتو) و عبری تأیید می‌کند. ر.ک: ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۶۲، لطف‌الله اسد آبادی، شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی، ص ۷۹. سید هنگامی که در پاریس می‌زیست و به انتشار عروه الوثقی سرگرم بود و هر روز به مطالعه روزنامه‌های اروپایی می‌پرداخت «و رسائل عدیده و اخبار معروف و مشهور فرانسه و انگلستان در اطراف اتاق او چیده شده» بود (مرتضی مدرس چهاردهی، سید جمال الدین و اندیشه های او، ص ۸۶).

روی کرد سه مرحله‌ای سید

برای آشنایی بهتر با تلاش‌های سید جمال، می‌توان روی کرد او را به مقوله احیا در سه مرحله جای داد. این بررسی نشان خواهد داد که سید از چه دیدی با دیگر احیاگران مسلمان تاریخ مسلمانان متفاوت است. علل کامیابی‌ها یا ناکامیابی‌های او نیز در این تقسیم‌بندی بهتر می‌توان دریافت. این مرحله‌ها از دید زمانی جدا نشده‌اند، بلکه تنها برای شناختن بهتر موضوع عرضه می‌شود. سید در فرآیندی رو به کمال به بررسی، سنجش و چاره‌جویی پرداخته است:

۱. بررسی وضع ناپسند موجود

او در این مرحله بیش‌تر به این موضوع توجه می‌کرد که «مسلمانان در چه وضعی به سر می‌برند». چند ویژگی در سید، وی را در این مرحله بیش‌تر یاری می‌کرد: کنجکاو‌های نوجوانی، رفتن به جرگه اهل علم، انگیزه‌مندی فراوان درباره سیر و سفر^۱. این ویژگی سوم چنان توانی به او داده بود که به جرأت می‌توان مدعی شد در زمانه او کسی را نمی‌توان یافت که به بیش‌تر زبان‌های مردمان مسلمان سخن گوید. سید زبان‌های اصلی جهان اسلام؛ یعنی عربی، ترکی و فارسی را می‌دانست و می‌توانست بدانها تکلم کند و از منابع نوشتاری آنها بهره گیرد.

۲. سنجش وضع موجود با وضع پسندیده پیشین

تاریخ و مطالعات تاریخی، از دل‌بستگی‌های همیشگی سید جمال بود. از درون مایه نوشته‌ها و خطابه‌های او آشکارا می‌شود که بخش گسترده‌ای از زمان مطالعه وی در حوزه تاریخ صرف می‌شد^۲ و این در زمانه‌ای که مسلمانان یا به اندیشیدن در تاریخ نمی‌پرداختند یا به گونه‌ای سخیف و از سر تفرج بدن می‌پرداختند، اکسیرسان است. سید در این تاریخ‌ورزی‌های خود دریافت که نه تنها اوضاع پیشین همچون وضع روزگار او نبوده که گذشته مسلمانان از دید غنای تمدنی در آن روزها ماندنی نداشته است.

۱. از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در تجرد سید، پای‌بندی او به سفر کردن و پرهیزش از خصر بوده است.

۲. «[او] در علم تاریخ و هیئت مخصوصاً وقوف کافی داشته». رک: اسد آبادی، همان، ص ۷۶.





۳. تلاش برای بازگرداندن آن وضع پسندیده

او پس از سنجیدن وضع مسلمانان عصر خویش با پیشینه درخشان فرهنگی و سیاسی آنان، به دوری این دو و انحطاط بزرگ مسلمانان آگاه شد و همه زندگی خود برای بازگرداندن آن شکوه از دست رفته وقف کرد. تلاش‌های اجتماعی و سیاسی او در این مرحله، از تکاپوهای چشم‌گیر وی به شمار می‌روند. کانون کوشش‌های سید در این مرحله، آگاه کردن مخاطبان درباره این فاصله و فراخواندن آنان به رستاخیزی دوباره بود. تحلیل این مرحله از تکاپوهای سید، محور اصلی این جستار و دعوی‌اش این است که سید جمال، بیش‌تر احیاگر مسلمانان بود نه احیاگر اسلام.

احیای اسلام، احیای مسلمانان

چنانچه تمایز اسلام (دین) با مسلمانان (امت) روشن شود، تمایز احیای اسلام و احیای مسلمانان آشکار خواهد شد. از این‌رو، نخست باید به تمایز اسلام و مسلمانان با یک‌دیگر پرداخت. اسلام «پیام» است، اما مسلمانان «جامعه»‌اند. اسلام دعوت است، اما مسلمانان پذیرندگان آنند؛ یعنی می‌توان گفت مسلمانان پیکره‌ای سخت‌افزاری برای هویت نرم‌افزاری اسلامند. اسلام برنامه‌ای برای زیستن به شمار می‌رود، اما مسلمانان، کاربران و مجریان آن برنامه‌اند؛ چنان‌که برنامه را می‌توان به شیوه‌های گوناگونی تعبیر و اجرا کرد و همچنان خود را مجری آن برنامه دانست، اسلام را نیز به شیوه‌های گوناگون می‌توان تفسیر و اجرا کرد و خود را مسلمان دانست. اگر این باور درست باشد که مشکلی فراروی فهمیدن اصل دعوت و پیام نیست، اما اجرای دعوت، پی‌آمد وعده داده شده را به دنبال نیاورده است، چنین می‌توان استنتاج کرد که مجریان دعوت به‌رغم فهمیدن درست آن، بر اثر نداشتن برخی از شروط مانند توانایی، به هدف نرسیدند.

بر پایه چنین دیدگاهی، کوشش برای فراهم آوردن آن شروط و مقدمات، یگانه راه رسیدن بدان هدف (مطلوب) خواهد بود. در چنین وضعی دغدغه ساختن انسان‌های پذیرنده دعوت و ایجاد زمینه برای اجرای آن، بیش از دغدغه فهم پیام و دعوت مهم



خواهد شد. با چنین نگرشی درباره موضوع، پرداختن به فهم و درک دوباره دعوت جز از میان بردن زمان چیزی نیست. چنانچه زمانی بر اثر اجرای آن دعوت، پی‌آمد خوبی داشته باشد، اما در هنگامه دیگری آن پی‌آمدها حاصل نشده باشد، آنچه نقیص کار شمرده می‌شود، نه شیوه درک پیام که شیوه اجرای آن خواهد بود. بنابراین، مجریان دعوت ناگزیر به «بازآرایی دوباره توان‌مندی‌ها و استعدادها» باید پردازند و برای تحقق هدف دین‌ورزی خود بیش‌تر بکوشند. این را «احیای دین‌داران» می‌توان خواند نه «احیای دین»؛ زیرا احیای دین در پی عرضه «شناخت نابی درباره دین» است. در این روند، درکی که بر اثر کژفهمی‌ها و انحرافات اعتقادی به ورطه فراموشی رانده شده است، دوباره بازآرایی و عرضه می‌شود. بیش‌ترین تأکید در تکاپوهای احیای دین، بر روی سازکار «فهم دین و درک ناب» آموزه‌ها و فرمان‌هاست. احیای دین بیش‌تر از جایگاه مرجعیت دینی برخوردارند و مخاطبان اصلی و نخستین آنان، عالمان دین و حاملان و مبلغان دعوت دینی‌اند. دغدغه اصلی آنان، به دست دادن روشی است که «فهم دین» را از خصلت «درستی» برخوردار می‌کند.

در روی کردی جامع به مقوله احیا، احیای دین و احیای دین‌داران لازم و ملزوم یک‌دیگرند. نگاه یک سویه به مقوله احیا و تمرکز فعالیت‌های احیای دین بر یکی از این دو، شاید پی‌آمدهایی داشته باشد، اما ناخواسته موجب فراموش کردن جامعیت دین می‌شود. چنان‌که بدون پروردن انسان‌های دین‌داری، تنها فهم دین به موضوعی محض و انتزاعی و عالمانه بدل می‌گردد. بدون دستیابی به فهمی صحیح و روش‌مند از متون دینی و پیام وحی نیز تحقق درست نموده‌های فردی و اجتماعی دین آسیب می‌بیند و آنچه پدید می‌آید، مؤمنان را خرسند نخواهد کرد. با روی کردی عالمانه (آکادمیک) به مقوله احیا، شاید بتوان احیای دین را از احیای دین‌داران جدا کرد، اما در پویش دینی و از دید فراگیری دین، اگر چنین جدایی به فعلیت برسد، از نقص دین و دین‌داری حکایت می‌کند و این نقص را نه در ایمان و انگیزه‌ها که در پی‌آمدها و دست‌آوردها باید جست و بررسی کرد؛ یعنی می‌توان به چگونگی این گزاره پاسخ گفت که کسانی به هر علت یا دلیلی فعالیت‌های احیای دین‌داران



خود را بر یکی از دو گونه احیا متمرکز کرده‌اند و به‌رغم دغدغه‌های فراوانشان درباره احیای دین یا احیای دین‌داران و با وجود تأثیرگذاری بسیارشان در دگرگونی‌های تاریخی، همواره با گونه‌ای از ناخرسندی یا ناکامی از تلاش‌های خود دچار شده‌اند.

کسان بسیاری را در تاریخ اسلام می‌توان یافت که چنین سرنوشت‌هایی داشته‌اند. برای نمونه، حجت‌الاسلام محمد غزالی (م ۵۰۵ ق)، از محیی‌هایی بود که او را «مجدّد الاسلام» می‌خواندند. آنچه شخصیت او را برجستگی می‌بخشید، کوشش‌های او در زمینه درک رضایت‌مندان‌ای از دین بود. سده‌های پنجم و ششم هجری، دوران اوج‌گیری شکوفایی تمدن اسلامی باشند، اما مشکل فکری مهم نیز در همین دوران میان مسلمانان پدید آمد. چکیده این مشکل «چگونگی ارتباط تصلّب متکلمان و فقیهان حاکم بر آن عصر و سیالیت آموزه‌های صوفیانه و عارفانه» است. زندگی غزالی، در یافتن این مشکل و پی‌جویی پاسخی برای آن صرف شد.^۱ غزالی سرانجام با عرضه آمیزه‌ای (سنتزی) از فقه و تصوف و با حکم به بطلان فلسفه، سلوک معرفت‌شناسانه خود را به فرجام رساند؛ فرجامی که به گمان مزه‌ای از تلخی‌های معرفتی را نیز در خود داشت. این تلخ‌کامی به‌ویژه در این گفتار وی خودنمایی می‌کند: «العجز من درک الادراک فهو ادراک». از این‌رو، سلوک معرفت‌شناسانه غزالی به‌رغم اینکه از دید او *کیمیای سعادت* بود و می‌توانست به *احیاء علوم دین* بینجامد، بحران جامعه مسلمانان را نتوانست از میان ببرد. غزالی بحران را در ساحت معرفتی ره‌گیری می‌کرد و شکوه و جلال حاکمیت‌های سیاسی جامعه مسلمانان، این واقعیت را از چشم او پنهان می‌کرد که در پشت این شکوه‌مندی، مشکل بنیادین تاریخ اسلام حل نشده مانده است. این موضوع که حاکمیت‌های قلمرو اسلام بیش‌تر سلطنت‌های استیلایی‌اند، نزد او همان اندازه که واقعیتی تاریخی به شمار می‌آمد، از

۱. غزالی بحران‌هایی را با رصد کردن مشکل و گزارش تکاپوهای خود را برای یافتن پاسخی خرسندکننده برای آن، در زندگی‌نامه فرهنگی خودنوشتش عرضه کرده است. ر.ک: ابوحامد محمد غزالی، *المنقذ من الضلال* (شک و شناخت)، ترجمه صادق آیینه‌وند.

مشروعیت دینی نیز برخوردار بود^۱ و از همین روی، از دید او به بازاندیشی در این باره نیازی نبود. مسلمانان روزگار غزالی شکوه‌مند بودند، اما اخلاص در رفتار آنان (مطلوب) وجود نداشت. پررنگ شدن صبغه اخلاقی و تربیتی آثار آن حجت‌الاسلام و سترونی اندیشه‌های سیاسی وی، با چنین گفتاری تبیین‌پذیر است.^۲

سید جمال و احیای مسلمانان

باری، سید جمال هیچ‌گاه به مجددالاسلام ملقب نشد و خود نیز در این باره دعوی نکرد.^۳ او و شاگردان بی‌واسطه‌اش به مقوله احیاگری بیش‌تر از منظر بیدارسازی می‌نگریستند و موضوع بیدارسازی اسلام نیست، بلکه مسلمانانند. اسلام از دید سید، دینی بود که یک بار و برای همه روزگاران در قالب فراخوان پیامبر ﷺ به جهانیان عرضه و از وضوح معرفتی فراوانی بهره‌مند شده است که هر بحث و فحص علمی و کلامی در این باره جز دامن زدن به کشمکش‌های فرقه‌ای و فضل‌فروشی‌های کلامی حاصلی نخواهد داشت. سید بر این باور بود که عرضه آن پیام بر هر قلب سلیمی به تصدیق آن خواهد انجامید و نمود این تصدیق را در بانگ مأذنه‌های سراسر جهان اسلام می‌توان یافت. آنچه به جماعت‌ها و قوم‌های مسلمان گونه‌ای از هم‌گونی می‌بخشید، همین بانگ اذان بود. از دید سید و شاگردانش، ناتوانی مسلمانان نخست از بدعت‌های رفتاری مسلمانان سرچشمه می‌گرفت نه از ناتوانی آنان در درک ماهیت دعوت دین. سید هر گاه از «ضعف اسلام» سخن می‌راند، بی‌گمان به ناتوانی سیاسی، نظامی و اقتصادی مسلمانان (امت) نظر داشت نه ناتوانی اسلام (دین) در اقناع عقل و خرد مخاطبان. از دید او چنانچه

۱. ر.ک: محمد غزالی، *نصیحه الملوک*، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران.

۲. این ویژگی تربیتی و اخلاقی را حتی در آن دسته از نوشته‌های غزالی که با توجه به ماهیتشان می‌بایست رویکردی سیاست‌ورزانه می‌داشتند نیز به‌روشنی می‌توان ردیابی کرد. ر.ک: *مکاتیب فارسی غزالی (فضائل الانام من رسائل حجت الاسلام)*، تصحیح و اهتمام عباس اقبال.

۳. سید نه تنها چنین ادعایی نکرده بلکه گفته به دنبال پیدا کردن «حکیمی و مجددی» بوده است تا «به اندازه توانایی خویش، کمک افکار عالی او... و یار و انباز او» باشد. ر.ک: *مدرسی چهار دهی*، ص ۳۷۹.





مسلمانان می‌توانستند بیماری‌هایی را علاج کنند که بر اثر مشکلات درونی و بیرونی دامن‌گیرشان شده‌اند، ناتوانی آنان به توان‌مندی بدل می‌شد. مشکل این است که مسلمانان با وجود علم به حقانیت دیانتشان، بر اثر سستی، فرصت تحقق جامعه آرمانی دینی را از کف می‌دهند.^۱ از دید سید، استواری و درستی متن مقدس دینی (کتاب الله)، روشنایی گفتار و کردار پیامبر (سیره رسول الله) و حجیت خرد انسانی (عقل)، رکن‌هایی بودند که بر پایه آنها درک دین تضمین می‌شد و تنها عمل به «سیره سلف صالح» می‌ماند. این اصطلاح (سلف صالح) که از آن دوران به یکی از کلیدی‌ترین واژه‌های اصلاح‌گران مسلمان بدل گشت و به پیدایی کسانی به نام «سلفیه» در جامعه مسلمانان انجامید^۲، افزون بر پی‌آمدهای اجتماعی‌اش، از دید شناخت روی کرد سید به مقوله احیا بسیار مهم است.

بیانیه احیای سید جمال

او در مقاله‌ای با عنوان «چرا اسلام ضعیف شد؟» که در هفته‌نامه *عروه الوثقی* به چاپ رسید، بنیادی‌ترین اندیشه‌های خود را درباره علل و عوامل ناتوانی مسلمانان در برابر جهان غرب عرضه کرده است. ترجمه این مقاله بعدها در برخی از نشریه‌های فارسی‌زبان منتشر شد. نشریه *حبل‌المتین* در ۱۳۲۵ قمری در شماره‌های شانزدهم و نوزدهم خود، متن کامل این مقاله را آورده است. سید در آن مقاله، با گزارشی از بزرگی تاریخی مسلمانان، به انحطاط عظیم آنان در زمانه خویش نظر می‌افکند و سرانجام دیدگاهش را درباره آینده مسلمانان عرضه می‌کند. این مقاله خواننده را بی‌واسطه با انگیزه‌ها و دلایل کارهای

۱. رشید رضا شاگرد باواسطه سید می‌نویسد: «ما [برای گفتن این سخن] قلم‌ها و صداهایمان را در ضمن نوشتن و تکرار کردن خسته کرده‌ایم که بدبختی مسلمانان نمی‌تواند موجب سرزنش دینشان گردد، بلکه بیش‌تر مر بوط به بدعت‌هایی است که در آن ایجاد کرده‌اند و مربوط بدین حقیقت است که آنان به اصطلاح اسلام را همچون پوستینی وارونه به تن کرده‌اند». ر.ک: آ. مراد و دیگران، *نهضت بیدارگری در جهان اسلام*، ترجمه سید محمدمهدی جعفری، ص ۴۱ و ۴۲.

۲. ر.ک: آلبرت حورانی، *تاریخ مردمان عرب*، ترجمه فرید جواهر کلام، ص ۴۳۶، آ. مراد و دیگران، همان، ص ۵۹ به بعد.

احیاگرانه سید آشنا می کند و از این رو، می توان آن را مرام نامه (مانیفست) یا «بیانیه احیاگری سید» دانست. بنابراین، می شاید با درنگ درباره آن، بنیادی ترین اصول احیاگری وی را از آن استخراج کرد. همراه با فهرست این اصول، مستندات از این مقاله نیز عرضه خواهد شد:

اسلام دینی صادق، ساده و فهمیدنی است (اصل اول)

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بَانَفْسِهِمْ؛ ذَلِك بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَغَيِّرْ نِعْمَهُ أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بَانَفْسِهِمْ. این آیات قرآن کریم است و کتاب حکیم ... شک نمی کند در او جز گمراهان دیوانه ... آیا خداوند از وعده خود تخلف می کند؟... آیا پیامبرانش افترا بدو می بندند؟ العیاذ بالله ، معاذالله. خدا راست گوترین راست گویان است... آیا آیات محکمت ... اشارات و کنایاتی است که ما ادراک نمی کنیم؟... استغفرالله! قرآن کتاب خداست که... به زبان عربی ساده بیان فرموده... و هر عربی دانی ملتفت شود.

مسلمانان باید برتر از دیگران باشند (اصل دوم)

و كان حقاً علينا نصر المؤمنين؛ یعنی بر خداوند لازم و واجب است که مسلمانان و مؤمنان را یاری و کمک کند و بر سایر مردم غلبه و ظفر بخشد... تا قیام قیامت و ظهور ساعت باید اسلام و اسلامیان سربلند و مفتخر بوده برعالمیان پیشی گیرند.

پیشینه تاریخی مسلمانان بی مانند است (اصل سوم)

امت اسلام را خداوند با قَلت عدد و کمی جمعیت برانگیخت و شأنشان را به اعلی درجه عظمت رسانید... این امر عظیم واقع شد و این امت مرحومه با کمال ضعف و بی اسبابی به مقامی رسیدند که هیچ امتی را آن مقام میسر نگشت و در هیچ تاریخی دیده نشد.

اوضاع کنونی مسلمانان دریغ آور است (اصل چهارم)

يا للمصيبة! يا للرزیه! این چه حالت است، این چه فلاکت است؟ مصر و سودان و شبه جزیره بزرگ هندوستان را که قسمت بزرگی از ممالک اسلامی است، انگلیسان تصرف کرده. مراکش و تونس و الجزائر را فرانسه تصاحب نموده. جاوه و جزائر بحر محیط را هلند مالک رقاب گشته. ترکستان غربی و بلاد وسیعہ ماوراءالنهر و قفقاز و داغستان را روس به حیطة تسخیر آورده. ترکستان شرقی را چین متصرف شده و از





ممالک اسلامی جز معدودی بر حالت استقلال نمانده. [مسلمانان] امروز کارشان به جایی رسیده که در بقا و حیاتشان، اهل عالم مأیوسند. در خانه خود زیردست و توسری خور اجانبند... آه آه این چه فاجعه عظیمی است، این چه بلایی است نازل گشته!؟

علت ناتوانی مسلمانان، خود مسلمانانند (اصل پنجم)

ما كَان رَبِّكَ لِئَهْلِكَ الْقُرَىٰ وَ أَهْلِهَا مُصْلِحُونَ...؛ خداوند بر نمی‌دارد نعمتی را که به قومی عنایت فرموده؛ مگر بعد از آنکه آن قوم حالات خود را تغییر بدهند. ... اولاً عقل را که راه‌نمای سعادت و نجات است، متابعت نکردیم...؛ ثانیاً در اقوال صدق و راستی که لازمه دین اسلام است پیشه نکردیم...؛ قبیحی نبود که مرتکب نشدیم، فسادی نماند که برپا نکردیم...، از حق اعراض کرده طرفدار باطل شدیم.

احیای مسلمانان با شهادت‌طلبی امکان‌پذیر است (اصل ششم)

اگر امر دائر شد که سکتی بر اسلام وارد شود یا جان، مسلمانان البته باید جان بدهند و از دین دست نکشند. ما مردم که دعوی مسلمانی می‌کنیم... آیا مصلحت مسلمانان را بر مصلحت خود مقدم می‌داریم؟ آیا در دفاع از اسلام بذل جان و مال می‌کنیم؟... آیا به حیات دنیا پشت پا زده ایم؟

آینده روشن و امیدوار کننده است (اصل هفتم)

با این همه تنزل و انحطاط، باز هم عقیده ما آن است که به‌زودی اسلام ترقی خواهد نمود و مقامات اولیه خود را نائل خواهد شد... این حرکتی که امروز از مسلمانان در اغلب اقطار عالم مشاهده می‌کنیم، ما را بشارت می‌دهد که عن قریب کلمه اسلامیان بلند گردد و خیر و سعادت به طرفشان رو آورد.

از این مستندات به نیکی می‌توان دریافت که سید علت اصلی مصیبت‌های مسلمانان را در خود مسلمانان و درمان این علت را نیز در بیداری خود آنان می‌دید؛ چنان‌که از دید او این بیداری با شهادت‌طلبی و پشت پا زدن به حیات دنیا به دست می‌آید. تعارض صوری

۱. همه مطالب به ترجمه مقاله «چرا اسلام ضعیف شد؟» مستند است. این ترجمه در دو بخش در روزنامه حبل‌المتین، پنج‌شنبه سوم و دوشنبه هفتم ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ به چاپ رسیده است.
 ۲. این دیدگاه سید به مقوله شهادت، به قرآن مستند است: و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون (آل عمران، آیه ۱۶۹).



میان حیات دنیوی و شهادت، موضوعی بود که آموزه‌های اسلامی با «إِحْدَى الْحُسَيْنِ» بدان اشاره می‌کرد و تاریخ اسلام سرشار از نمونه‌های آن بود، اما سید به‌رغم آگاهی از اهمیت تمدن‌ساز مفهوم شهادت‌طلبی و پذیرش شخصی آن، در تکاپوهای احیاگرانه‌اش چندان به آن نمی‌پرداخت. او خود تصریح می‌کرد: «آخر آرزویم آن است که چون شهدای صالحین خونم در این راه ریخته شود»^۱ و او را در زندگی‌اش نیز می‌توان باورمند به شهادت و نترس از مرگ دید^۲، اما روی کرد احیاگرانه سید، به آنچه که از دید سرمایه‌گذاری تبلیغی و عملیاتی فراموش می‌شود، همین شهادت‌طلبی و چرایی آن نیز روشن است. شهادت‌طلبی با انگیزه‌ای نیرومندتر از رسیدن به اقتدار و سیادت سیاسی تحقق می‌یافت. شاید رسیدن به اقتدار سیاسی، رهاورد شهادت‌طلبی باشد، اما بی‌گمان هدف آن نیست. هدف سید بازگرداندن اقتدار سیاسی مسلمانان بود و همین باعث می‌شد که در جامعه‌ای تقدیرگرا و گریزان از عرضه وجود سیاسی، پیام وی به شکلی که او می‌خواست، میان توده گسترش نیافت. ناکامی‌ها و ناخرسندی‌هایی که سید بعدها بدان اعتراف کرد نیز از همین سرچشمه می‌گرفت. این موضوعی است که برای تعلیل و تبیین آن به کندوکاو در ماهیت و شیوه و روی کرد احیاگرانه سید باید پرداخت.

ویژگی‌های روی‌کرد احیاگرانه سید

به گمان، روی‌کرد احیاگرانه سید از سه ویژگی بنیادین برخوردار بود و برآیند این ویژگی‌ها از سوی سید جمال‌الدین اسدآبادی را به «سلسله‌جنبان»^۳ احیاگران سده اخیر بدل می‌کرد و به او تفرّد و برجستگی خاصی می‌بخشید و از سوی دیگر، بر

۱. محمد محیط طباطبایی، نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، با مقدمه هادی خسرو شاهی، ص ۱۸۸.

۲. اینکه سید آسیب‌هایی را در تکاپوهای احیاگرانه خود به جان می‌خرد و مرگ را به بازی می‌گرفت، نشانه‌ای از وابسته بودن او به دنیا بود. او در جایی می‌نویسد: «نه انتظار نجات دارم و نه امید حیات. نه از گرفتاری متألّم و نه از کشته شدن متوحش. خوشم بر این حبس و خوشم بر این کشته شدن». ر.ک: محیط طباطبایی، ص ۲۸۱.

۳. این تعبیر از آن استاد شهید مرتضی مطهری درباره سید جمال است. ر.ک: مرتضی مطهری، بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر، ص ۱۷.



ناخرسندی‌های او از روند و پی‌آمدهای کوشش‌هایش، پرتو می‌افکند. بی‌گمان، سید جمال نخستین «مؤسس قواعد حریت^۱» در تاریخ معاصر جهان اسلام بوده است. همه کتاب‌هایی که به بررسی تاریخ معاصر مسلمانان پرداخته‌اند، نام و کارهای او را برجسته کرده‌اند. تکاپوهای احیاگرانه در کانون‌های مهم کشورهای اسلامی مانند استانبول، قاهره، تهران و شبه قاره، با نام سید جمال پیوند خورده است و آنچه این پیوندها را معنادارتر می‌کند این است که پیروان سید جمال در هیچ‌یک از این کشورهای اسلامی نتوانستند از دید تأثیرگذاری و گستره نفوذ کلام، به استاد خود برسند. زیرکی و دانایی سید که موهبتی الهی و از فضایل و معالم او بود، وی را فردی برخوردار از مواهب اکتسابی و «شخصی عجیب و غریب^۲» می‌نمود که چنین کسی در زمانه‌اش نایاب بود.

واقعیت تردیدناپذیر دیگر درباره او این است که وی به‌رغم همه کوشش‌هایش، اواخر عمر به گونه‌ای از ناخرسندی از روند و پی‌آمدهای کارهای خود دچار شد. سید از این ناخرسندی‌ها نیز در مکتوب یادشده درباره آمادگی‌اش برای کشته شدن یاد می‌کند: «افسوس می‌خورم از اینکه ... به آرزویی که داشتم کاملاً نائل نگردیدم ... ای کاش من تمام تخم افکار خود را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم! چه خوش بود تخم‌های [افکار] بارور مفید خود را در زمین شوره‌زار از سلطنت، فاسد نمی‌نمودم^۳».

این سخنان، افسوس‌های مردی است که کشورهای اسلامی را به عصر بیداری درآورد؛ افسوس‌های مجاهدی است که همه به پیش‌گامی او در خروش بر سیاهی و خموشی و سستی مسلمانان معترفند، اما مورخ امروز همچنان می‌پرسد: چگونه آن بلندای مقام در احیاگری و این افسوس‌های احیاگرانه با یک‌دیگر می‌آمیزند و این چه درسی به آیندگان می‌دهد؟ پاسخ رضایت‌بخش بدین پرسش، با کندوکاو در ویژگی‌های روی‌کرد احیاگرانه سید جمال دست‌یافتنی است:

۱. اسد آبادی، ص ۷۷.

۲. این تعبیر را ناظم‌الاسلام کرمانی از گفته جرجی زیدان درباره سید آورده است. ر.ک: کرمانی، ص ۵۹.

۳. محیط طباطبایی، ص ۲۸۱.

۱. دانش‌پذیری تاریخی

مطالعات و استنادات تاریخی، پاره‌ای جدانشدنی از احیاء‌گری‌های سید است. کمابیش هیچ مقاله، سخن‌رانی و نوشته‌ای از وی نمی‌توان یافت که رد پای از این موضوع‌ها در آنها نیست. این ویژگی زندگی فکری سید، هم از دید بستر و زمینه اجتماعی و هم از دید پی‌آمدها، گونه‌ای از تازگی (بداعت) عرضه می‌کند. بستر و زمینه اجتماعی آن روزگار نه تنها دانش تاریخ را از استوارترین ستون‌های معرفت بشری نمی‌دانست که آن را داستان‌سرایی و «اتلاف عمر» می‌شمرد.^۱ سید در چنین اوضاعی تاریخ‌خوانی را از برنامه‌های بنیادین برای رسیدن به کمال خود می‌دانست. بهره‌گیری او از اطلاعات تاریخی درخطابه‌ها و مقالاتش که در آنها سنجش‌های معناداری میان بزرگی از دست‌رفته و انحطاط مسلمانان دیده می‌شود، در مخاطبان او بسیار تأثیر می‌گذارد. او می‌گفت: ما مسلمانان روزگاری سرور عالم و عالمیان بوده‌ایم و اکنون از جایگاه شایسته خود بسیار دوریم و اوضاع همواره به این فلاکت‌آمیزی کنونی نبوده است و بنابراین، چنین نخواهد ماند. شاید این وضع اکنون بدیهی بنماید، اما باید اذعان کرد که در زمانه سید پذیرش و تن دادن به این وضع نامطلوب در قالب «تقدیر»، بیماری اجتماعی فراگیری بوده است. بیدارگری در کوشش‌های سید، پاره کردن زنجیرهای همین تقدیرگرایی منفی است و در آن روزگار هیچ کس به اندازه او در این راه رنج نبرد.^۲

۲. ارزش‌پذیری تاریخی

سید «تاریخ مسلمانان» را به اندازه «دیانت اسلام» از ارزش‌های راستین برخوردار می‌دانست. دل‌بستگی او به دوره‌های بزرگی مسلمانان چنان بود که جایی برای بررسی انتقادی همان دوره‌ها نمی‌گذرد. به گمان، او بنیادی‌ترین پایه بزرگی اجتماعی

۱. نمونه‌ای از روی‌کرد ناهم‌دلانه به دانش تاریخ در آن عصر، این است: «علم تاریخ... علمی است مسموع؛ کمال چندان در نفس انسانی از آن پیدا نمی‌شود، بلکه بعضی از مردم مدقق به ملاحظه اینکه قصه و تاریخ اسباب تضييع وقت است اشتغال به آن را حرام شمرده اند». ر.ک: بی‌نا، شیخ و شوخ، به اهتمام احمد مجاهد، ص ۴۹.

۲. برای آگاهی از بحثی درباره قضا و قدر به قلم سید جمال، ر.ک: مدرسی چهاردهی، ص ۴۲۳.





ملت را جهان‌گشایی‌ها (فتوحات) و شکوفایی نمودهای سیاسی‌اش می‌دانسته است و از همین روی، در رویکرد احیاگرانه‌اش به بازگرداندن بزرگی سیاسی بر باد رفته مسلمانان دل می‌بست.^۱ سید در بخش دوم همان مقاله (چرا اسلام ضعیف شد؟)، دیدگاهش را درباره تاریخ مسلمانان به گونه‌ای عرضه می‌کند که با مطالعه آن می‌توان دریافت از دید او نعمت اساسی که مسلمانان آن را از کف داده‌اند، اقتدار و سیادت سیاسی بوده است:

نعمت قدیم ما چه بود؟ یکی بزرگی و سیادت که تمام ملوک روی زمین از نام اجداد گرام ما بر خود می‌لرزیدند و در حضورشان تخاذل و فروتنی می‌کردند. [نعمت] دیگر امنیت و راحت، آزادی و حریت و رفعت. کسی را به جانب ما قدرت درازدستی نبود و احدی را جرأت مقابلی و برابری با ما در خاطر نمی‌گذشت. از روم و فرنگ اسیر می‌آوردیم. از حبشه غلام و کنیز می‌گرفتیم. بتان هند را سرنگون می‌کردیم. بت‌خانه‌ها را خراب می‌نمودیم. علمای جلیل، سلاطین مقتدر، عساکر جرّار داشتیم. [نعمت] دیگر [اینکه] صاحب ثروت و مکنت بودیم [و] به اجانب محتاج نبودیم. لوازم زندگانی را خود فراهم داشتیم. به یک کلمه جامعه، «همه اسباب کار را صحیح و تمام نعمت‌های خداوندی را بر وجه اکمل داشتیم».^۲

سید در آرمان‌پردازی درباره گذشته مسلمانان تا آنجا پیش رفت که کسانی را مانند سلطان محمود غزنوی (۴۲۱ - ۳۸۸ ق)، تنها به دلیل دست‌آوردهای نظامی‌اش در هندوستان، «شهریار بزرگ و بلند همتی» خواند «که فتوحات و جنگ‌های هند نموداری از بزرگی اوست».^۳ سید همواره در این حسّ نوستالوژیک تاریخی به سر می‌برد که «چه خوب بودند گذشتگان»^۴ و از همین روی، به این داورِ ناصواب تاریخی می‌رسید که «آن زمان که مسلمانان از جزیره العرب بیرون آمدند، تا کنون سابقه ندارد که مرتکب کار

۱. «منتهای آرزو و تمام کوشش او در این بود که ببیند یکی از دولت‌های اسلامی در جرگه دولت‌های بزرگ اروپایی جای گرفته است». ر.ک: لوتروپ استوارد، *عالم نو اسلام یا مسلمانان امروز*، به کوشش امیر شکیب ارسلان، به نقل از حسین اقدامی، *طرح یک نقد*، ص ۷۲.

۲. *حیل المتین*، دوشنبه، هفتم ربیع الثانی ۱۳۲۵ ق.

۳. مدرسی چهار دهی، ص ۴۵۲.

۴. همان، ص ۳۵۳.



زشتی شده و بر خلاف دین اسلام رفتاری از شان بروز کند^۱. پذیرش چنین داوری تاریخی، به پرسشی بی‌پاسخ می‌انجامد: «چرا مسلمانان به پرتگاه انحطاط افتادند؟! البته سید در اصل پنجم از اصول احیای او (قبیحی نبود که مرتکب نشدیم)، به رفتارهای نادرست مسلمانان اعتراف کرده بود. گویی او آن نادرستی‌ها را تنها از آن روزگار خود می‌دانست نه دوره‌های بزرگی سیاسی پیشین.

باری، در بررسی گسترده هر پدیده تاریخی مانند تمدن، علل و عوامل ناتوانی و زبونی را نیز باید در دوره‌های بزرگی و بلندی پی‌جویی کرد. تاریخ اسلام حتی در روزگار اوج بزرگی سیاسی‌اش در نخستین سده‌های هجری، باردار بحران‌های بزرگی بود، اما آن بحران‌ها پشت کامیابی‌های سیاسی بودند و کم‌تر رخ می‌نمودند. همه آن بحران‌ها را با تحلیل به بحرانی اصلی می‌توان فروکاست: «غفلت از تبیین روش‌مند و اصولی شیوه رهبری در جامعه اسلامی». سید با شیفتگی فراوان به دوره‌های بزرگی تاریخ مسلمانان یا آن بحران مزمن را ندید که با توجه به زیرکی و تیزهوشی وی چنین نمی‌توان گمان زد یا به‌رغم دریافتن آن بحران، به دلیل «تعلق خاطر به احیای مسلمانان» و لوازم این احیای، پرداختن به آن بحران و چاره‌جویی برای آن نزد وی اولویت نداشت.

۳. سیاست‌ورزی

سید سیاست‌ورز فعالی بود، اما گمان نمی‌رود که سیاست‌مدار موفقی نیز بوده باشد. او نیز ادعای سیاست‌مداری نکرده است، اما پویش‌های او برای احیای مسلمانان او را وامی‌داشت که سیاست‌مداران‌تر سیاست‌ورزی کند^۲. سید به پشتوانه دیدگاه‌های سیاسی برآمده از جدا نکردن دین و سیاست در اندیشه راه می‌پیمود و این جدا نکردن دست کم در

۱. همان، ص ۴۶۹.

۲. سیاست‌ورزی‌های غیر سیاست‌مداران‌انه سید فراوان بود که خودش به برخی از آنها اعتراف کرده است. مانند پذیرش دعوت ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۱۳ - ۱۲۶۴ ق / ۱۸۹۶ - ۱۸۴۸ م) برای سفر دوباره به ایران که سرانجام به اخراج ناشایست سید انجامید. برخی از کارهای دیگر او را مورخ امروز غیر سیاست‌مدارانه می‌داند. مانند نوشتن نامه به ملکه ویکتوریا (۱۹۰۱ - ۱۸۳۷ م) با درون‌مایه شکوه‌آمیز از دولت ایران. ر.ک: محیط طباطبایی، ص ۱۸۳ و ص ۲۱۶ به بعد.



اسلام، پشتوانه استوار اعتقادی و تاریخی نیز داشت، اما باید پذیرفت که پذیرش جدا بودن دین و سیاست از یکدیگر، هر سیاست‌ورزی را موجه نمی‌کند. سیاست اسلامی بسیار بنیادی‌تر از دیدار و معاشرت با سیاست‌ورزان حرفه‌ای است. سیاست در اندیشه اسلامی و بنابر سیره پیامبر ﷺ، پیوند وثیقی با بدنه اجتماع دارد و از دو ویژگی مهم برخوردار است: «عدالت» و «اختیار».

هر چارچوب (شاکله) سیاسی که از این ویژگی‌ها تهی باشد، حتی اگر به دست‌آوردهای بزرگ نظامی و سیاسی برسد و لعابی از عرف مسلمانان داشته باشد، از منظومه سیاست اسلامی بیرون است. بحران بنیادی تاریخ مسلمانان همین بود که بیش‌تر حاکمیت‌های مسلمان در سده‌های گذشته، به‌رغم برخورداری از بزرگی در چشم بیگانگان، در برخورد با مردمان (اتباع) خود نه به عدالت رفتار می‌کردند نه به اختیار آنان سر می‌سپردند. اینکه پس از چندی از رحلت پیامبر ﷺ شیوه استیلائی استقرار حاکمیت‌های سیاسی به شیوه‌ای یگانه برای برپایی حکومت در قلمرو مسلمانان بدل شد، بزرگ‌ترین بحران جامعه مسلمانان به شمار می‌رفت و چیرگی بر پی‌آمدهای بد این بحران که پس از قرن‌ها در عصر سید در شکل انحطاط و فلاکت خودنمایی می‌کرد، تنها با کارهای سیاسی بنیادینی امکان‌پذیر بود که از سیاست‌ورزی‌های سید فراتر می‌رفت.

نبود الگوی عملی حاکمیت سیاسی کارآمد و بهره‌مند از میراث عظیم متون اصیل اسلامی با توجه به مقتضیات زمانه، فهمیده می‌شد و عرضه آن الگو، می‌توانست لرنزه‌ای در زمینه سیاست‌های متعارف مسلمانان بیفکند. چنین الگویی ناگزیر می‌بایست همه نموده‌های حاکمیت‌های استیلائی مانند خلافت و سلطنت را برمی‌انداخت و طرحی نو درجایش می‌نشانند و این، به معنای احیای مسلمانان در چارچوب احیای اسلام بود. نخستین گام در این راه، جدا کردن «دین اسلام» و «تاریخ مسلمانان» از یکدیگر برای دست یافتن به ارزش‌های ناب دینی بود؛ گامی که سید آن را برنداشته بود. از همین روی، مسلمانان بر اثر کوشش‌های سید بیدار شدند، اما نتوانستند از بیداری خود برای تدوین و ترسیم نظام سیاسی برآمده از ارزش‌های اسلامی بهره‌گیرند و به طراحی و الگوسازی

بپردازند. بنابراین، این گفته کسروی مورخ درباره او درست می‌نماید که «سید به کار بزرگی برخاسته بود، ولی راه آن را نمی‌شناخته»^۱ است.

تعلیل تاریخیِ احیاگری‌های سید

سخنان پیش‌گفته به معنای قدح و انکار ارزش شخصیت و کارهای سید نیست، اما بررسی‌دن تکاپوهای سید بدون توجه به زمینه و الزامات تاریخی روزگار او نیز کاری ساده‌اندیشانه است. او ادعا می‌کرد: «هر آنچه گفته‌ام و می‌گویم و کرده‌ام و می‌کنم، همه محض و صرف خیر از برای امت محمدیه بوده است ... و به هیچ وجه انانیت مرا درو مدخلی نبوده است»^۲ و دلیلی بر نپذیرفتن این دعوی نیست. از این‌رو، از دید تاریخی آن را تصدیق باید کرد و از همین روی این داوری ناصواب را که «سید شهرت انقلابی بودن را از ثمرات انقلاب خوش‌تر داشته است»^۳، به شتاب‌زدگی و انگیزه‌خوانی ناموجه منسوب باید کرد. هم از این‌رو، دیدگاه حامد الگار را که سید جمال‌الدین اسدآبادی مانند میرزا ملکم خان «بی‌اندازه جاه‌طلب» و «ناشکیبا در نیل به قدرت» بوده است^۴، بسیار دور از انصاف باید شمرد. الگار بدون تعلیل تاریخی گرایش سید جمال به برجسته کردن ویژگی نظامی و سیاسی دین، بر این باور بود که سید مانند میرزا ملکم خان «با نداشتن اعتقاد شخصی به طور مصلحت‌آمیز» از مذهب برای «انجام مقاصد سیاسی» بهره می‌برد، اما زندگی سید جمال گواهی می‌دهد که او به‌رغم ملکم‌خان هیچ‌گاه «ابن‌الوقت» نبود و برای پیش‌برد اندیشه‌های خود آسیب‌ها و رنج‌های فراوان دید. کسی که تنها از دیدگاه سیاسی و سودانگاران به مذهب می‌نگرد، در پی نوشتن رساله‌ای در ردّ مادی‌گری (الردّ علی النیچریه) یا پاسخ‌گویی به شبهات ارنست رنان بر نمی‌آید. سید درباره سلامت معنوی

۱. احمد کسروی، تاریخ مشروطیت ایران، ص ۱۱.

۲. محیط طباطبایی، ص ۱۸۵.

۳. اقدامی، ص ۳۵.

۴. ر.ک: حامد الگار، میرزا ملکم خان، ترجمه جهانگیر عظیمی، ص ۲۱۵.





اسلام دغدغه‌مند بود، اما مقتضیات زمانه او را به سوی برجسته کردن ویژگی سیاسی و دنیایی دین کشاند.

پاسخ به این پرسش که «چرا سید به عظمت سیاسی می‌اندیشید؟»، نه تنها جایگاه تاریخی سید را روشن‌تر خواهد ساخت که رابطه وضع کنونی جهان اسلام را با اندیشه‌های وی آشکار خواهد کرد. چیرگی اروپاییان بر بخش فراوانی از قلمرو مسلمانان، از ویژگی‌های روزگار سید جمال بود. این استیلا که در قالب مستعمره و نیمه مستعمره شدن قلمروهای اسلامی رخ می‌نمود، مدنیت و اجتماع مسلمانان را به بزرگ‌ترین مشکلات در تاریخ آنان گرفتار کرد. حریفی که سید او را در برابر خود می‌دید، بیش از هر چیزی از برتری سیاسی و نظامی برخوردار بود؛ چیزی که در تمدن اروپایی نزد او چشم‌گیرتر و آسیب‌آن‌عاجل‌تر می‌نمود. سید از دید مسلمانان، هیچ‌گاه درباره برتری اعتقادی مسلمانان بر اروپاییان شک نکرد و از همین روی، در سراسر عمرش به‌رغم ماندن سالیانی دراز در فرنگستان، هیچ‌گاه خود را کم‌تر نمی‌دید و روی‌گردانی از باورهای دینی در او پدید نیامد، بلکه از دید او، برتری یافتن سیاسی اروپاییان تردیدناپذیر بود. اروپا در ایمان و اعتقاد، شرق را شکست نداد، بلکه در سیاست چیره شده بود. پس رنگ سیاسی واکنش سید در برابر این مشکل نیز ناگزیر بر دیگر صبغه‌هایش می‌چربید. سیاست‌ورزی‌های سید در این زمینه و زمانه، در جایگاه تاریخی خود می‌نشست. او در نشستی برای هم‌فکری با «رفقا و پیروان خصوصی‌اش» در استانبول خطابه‌ای خوانده است که به فهم انگیزه‌های سیاست‌ورزی‌های او بسیار کمک می‌کند:

امروز مذهب اسلام، به منزله یک کشتی است که ناخدای آن محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است و قاطبه مسلمانان از خاص و عام، کشتی‌نشینان این سفینه مقدسه‌اند و یومنا هذاه این کشتی در دریای سیاست دنیا دچار طوفان و مشرف به غرق گردیده و جریانات پلتیکی دنیا و حوادث در غرق و افنای این کشتی، رخنه کرده و می‌کند. آیا

۱. «با اینکه مدت عمر خود را در اروپا به سر برد، ابدأً به آداب و رسوم اروپایی مأنوس نبودند». رک: اسدآبادی، ص ۷۸.

تکلیف سکنه و راکبین این کشتی که مشرف به غرق و آمادهٔ هلاکند چیست؟ آیا نخست باید در حراست و نجات این کشتی از طوفان و غرق کوشید یا در مقام دوییت و اختلاف کلمه و پیروی اغراض و نظریات شخصی برآمده خرابی و هلاکی یکدیگر را ساعی باشند^۱.

او در این سخنان، وضع بحرانی را به نیکی ترسیم می‌کند. سید می‌اندیشید که در این اوضاع بحرانی، عاجل‌ترین کار به سلامت رساندن این سفینه سرگردان به ساحل نجات است. مسئله او، «مرگ و حیات دنیای اسلام» بود نه تعیین شیوه زندگانی مسلمانان. او می‌گفت: چنانچه مسلمانان به خود تکانی ندهند تا نشانه‌های حیات خود را بنمایند، دیگران آنان را در گورستان تاریخ دفن خواهند کرد و نخستین نشانه حیات ملت‌ها، در قالب استقلال و شوکت سیاسی آنان نمایان می‌شود. از دید سید، به‌رغم اینکه نمودهای انحطاط تمدنی مسلمانان امید اندکی به رهایی این کشتی بر جای گذارده است، گذشته و پیشینه تاریخی مسلمانان، اجازه ناامید شدن به آنان نمی‌دهد. بنابراین، کمک گرفتن از افتخارات تاریخی و ارزش‌پذیری از تاریخ همچون راه‌کاری مهم و دست‌آویزی برای بازگرداندن شخصیت مسلمانان، به احیاگری‌های سید سمت و سو می‌داد. سیاست مسلمانان شکست می‌خورد، نه ایمان و اعتقاداتشان و از این‌رو، سید بدون هیچ شکی در سلامت اعتقادی آنان، تنها در بازگرداندن بزرگی سیاسی آنان می‌کوشید. روی کردی عمل‌گرایانه (پراتیک) سید بر روی کرد نظریه‌پردازانه (تئوریک) او می‌چربید. حتی اگر سید برای کندوکاوهای نظری در بنیادهای دینی شایستگی می‌داشت، این کندوکاوها فدای تکاپوی‌های عملی او در میدان سیاست شد. دکتر کریم مجتهدی بر همین نکته انگشت می‌نهد:

[سید جمال] به معنایی، به حقیقت کم‌تر توجه دارد تا به وضع واقعی مخاطبان خود ... فکر و خیال او تحقق پیش‌رفت و تعالی مردم مسلمان و بازگرداندن حیثیت سیاسی بدانها و کوتاه کردن دست استعمار از آنها بوده است^۲.

۱. اسدآبادی، ص ۵۸.

۲. «سید جمال‌الدین و فلسفه، گفت‌وگو با کریم مجتهدی»، اطلاعات حکمت و معرفت، ش ۵.





سید اصلاح و احیای اعتقادی مسلمانان را در آن اوضاع «مرگ و زندگی»، کاری آسیب‌زا می‌دانست. از دید او چنانچه احیاگر اسلام ناخواسته به برخی باورهای مردم آسیب برساند و نتواند استمرار استحکام عصبیت عوامانه را درباره دین پس از روند احیاگری خود به دنبال بیاورد، نه تنها سفینه گرفتار مسلمانان را به کرانه نجات راه بنماید که در آن طوفان گویی به شکستن کشتی پرداخته است؛ یعنی با چنین احیایی نه تنها به دین خدمت نمی‌کند که خود به سرچشمه اضمحلال باورها و عصبیت مؤمنان بدل می‌شود^۱ و سید برای تحقق بیدارگری‌های خود به آن عصبیت بسیار نیاز داشت. برای او که در احیا و شکوفایی تمدنی بیش از احیای اعتقادی می‌اندیشید، پرداختن به اصلاح رفتاری و بیدار کردن مسلمانان از اصلاح اعتقادی و احیای دینی مهم‌تر می‌نمود. درستی یا نادرستی بنیادهای اعتقادی از دید سید مانع اعتلای دنیایی مسلمانان به شمار نمی‌رفت و وی چنین می‌اندیشید که با باورهای نادرست نیز جلوه‌گری تمدنی امکان‌پذیر است. او شکوفایی تمدنی را همراه با باورهای نادرست شدنی می‌دانست، اما مطمئن بود که با ویران کردن اعتقادات - حتی به خطا - به هیچ روی نمی‌توان به مدنیّت و تمدن باور داشت^۲. وی بر این بود که چنانچه درباره مسائل اعتقادی بحث و فحوصی صورت گیرد، پراکندگی و اختلاف کلمه امکان‌پذیرتر می‌شود، اما او نیست در پی اتحاد و هم‌دلی مسلمانان بود و از همین روی می‌کوشید بر موانع نفوذ کلام و تأثیر بیانش در مخاطبان خود، پرده بیندازد و مذهب و قومیت خود را در سایه بنهد. از دید سید، روزگار او زمانه پرداختن به این موضوعها نبود، بلکه می‌بایست به اندیشه‌ای عاجل در این‌باره دست می‌یافت و بر این بود که اگر احیای دین نیز خواستنی باشد، با احیای مسلمانان تحقق خواهد یافت.

۱. درباره اهمیت تعصب در سامان‌دهی اجتماع از دید سید، ر.ک: همان، ص ۴۶۶.

۲. برای آشنایی با آرای سید درباره عدم تعارض اعتقادات نادرست با شکوفایی تمدنی، ر.ک: مدرسی چهار دهی،

نتیجه

مجمعل گذاردن احیای دین و نپرداختن به بحران مزمن تاریخ اسلام (زعامت و رهبری)، بر پایه ضرورت تاریخی بر شیوه احیاگری‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی تحمیل شد، اما مسلمانان نمی‌بایست همواره آن را نادیده می‌گرفتند. سید در الگوی رهبری و فرمان‌دهی مسلمانان که آن را در روزگار هم‌کاری‌اش با سلطان عبدالحمید عثمانی (۱۳۲۷ - ۱۲۹۳ق) برای اتحاد مسلمانان عرضه کرد، در این راه کوشید که مشکل را به شیوه‌ای دور بزند؛ یعنی طرح «کنگره اسلامی» را عرضه کرد تا نمایندگان دولت‌های مسلمان و نمایندگان علمای بلندپایه مسلمانان بر پایه انتخابات در آن گرد آیند، اما سرنوشت این طرح که از هنگام پیدایی‌اش دست‌آویز سلطان عثمانی برای نشستن بر جایگاه ریاست کنگره شد، سید را می‌بایست بدین نکته آگاه می‌کرد که چنان بحران (بیماری) مزمنی، چنین علاج نمی‌شود. این طرح نافرجام ماند و سید چیز دیگری جز ارجاع به سیره «سلف صالح» دست‌مایه‌ای نداشت. تأکید او بر «سلف» نیز از نگاهی به تاریخ و گذشته مسلمانان خبر می‌داد و از ارزش‌پذیر بودن تاریخ نزد او حکایت می‌کرد، اما از توان‌مندی برای حل بحران رهبری برخوردار نبود. سلف درباره رهبری و زعامت مسلمانان چه دست‌آوردی داشت؟ چنان‌که پیروان سید بعدها با تأکید بر همین اصطلاح به دنبال احیای دین بر آمدند، اما سرنوشت نهضت‌های سلفی که بیش‌تر برای حفظ پاکی نخستین و پالودن دین از ناسرگی‌ها می‌کوشیدند، کمابیش به قرائت حنبلی از دین انجامید و خود نشانه‌ای از نپذیرفتن مشکل کار بود. ابن‌قتیبه دینوری (۲۷۶ - ۲۱۳ ق) با این دید به نوشتن *الامامه و السیاسة* دست زد که می‌دید در اسلام درباره هیچ موضوعی به اندازه امامت و رهبری جدال و نبرد صورت نگرفته است؛^۱ یعنی مسلمانان درباره هیچ موضوعی به اندازه امامت و رهبری در «فهم درست» دینشان به مشکل دچار نشده‌اند. اگر این باور درست باشد که

۱. اسدآبادی، ص ۵۷.

۲. ر.ک: ابن‌قتیبه دینوری، *امامت و سیاست*، ترجمه سید ناصر طباطبایی، ص





سیاست با دیانت (اسلام) آمیخته است، نباید شک کرد لنگی سیاست مسلمانان، از بیماری دین‌داری آنان خبر می‌دهد و دست کم در این باره نباید آسوده و مطمئن بود. سیاست پیرومندان، خود پی‌آمد دین‌داری عالمانه است و دین‌داری عالمانه در شیوه قرائت امامت مسلمانان رخ می‌نماید.

سید در شماره‌ای از *عروه الوثقی* به نکته‌ای بنیادین اشاره کرده بود که بدبختانه در روی کرد احیاگرانه زمانه او جایی برای تحققش نبود: «مسلمانان صدر اسلام تنها هنگامی به فراگرفتن فلسفه ارسطو و افلاطون همت گماشتند که پایه‌های ایمان خود را استوار کردند. مسلمانان امروزی نیز تنها هنگامی باید به فرهنگ و تمدن اروپایی روی آورند که دین خود را به وجه درست آن بشناسند^۱». سید در این گفتار ناآشکارا می‌پذیرد که احیای اسلام بر احیای مسلمانان مقدم است، اما به دو علت تاریخی نمی‌توانست در پویش‌های عملی خود احیای اسلام را مقدم دارد:

۱. او برای احیای اسلام شایستگی (شأنیت) نداشت؛ زیرا نه شیخ‌الاسلام سنیان بود نه حجت‌الاسلام شیعیان؛

۲. بزرگی خطر استیلای اروپاییان بر جهان اسلام بیش از هر چیز او را در فکر کاری - حتی شتابزده - فرو برده بود و از این رو می‌گفت: «تغییرات در وضع احوال مردم لازم است و هر گونه تغییری باشد، بهتر از وضع حالیه خواهد بود. ملت ایران چیزی که می‌خواهد تغییر است^۲» و بنابراین، خطر آجل بود و سید عاجل.

شاید تقدم احیای دین‌داران بر احیای دین، ضرورت تاریخی زمان سید جمال بوده باشد، اما ضرورت تاریخی امروز مسلمانان نیست. کشتی طوفان زده مسلمانان دیر زمانی است که نه به ساحل نجات، بلکه دست کم به آب‌های کم‌تر طوفانی رسیده است و از برخی از آن نموده‌های انحطاط تمدنی با آن شدت و فراگیری خبری نیست. مرگ و حیات، نخستین

۱. به نقل از حمید عنایت، *سیری در اندیشه سیاسی عرب*، ص ۱۱۱.

۲. محیط طباطبایی، ص ۲۴۱.

مسئله مسلمانان امروز به شمار نمی‌رود و آنان امروز در حاشیه دگرگونی‌های تاریخی نیستند، بلکه خود تحول‌آفرینان تاریخ شده‌اند. جمعیت و ثروت مسلمانان گنجایی‌های فراوانی برای آنان فراهم کرده است که البته هنوز به‌نیکی از آنها بهره نمی‌برند. مسلمانان در آستانه دستیابی به آخرین فن‌آوری‌های علمی و صنعتی‌اند و بیدار شده‌اند، اما هنوز باید از خود پیرسند تا چه اندازه اسلامی می‌زیند. از این‌رو، می‌توان گفت سرنوشت و آینده مسلمانان، به احیای واقعی دین در جوامع اسلامی وابسته است.





کتاب‌شناسی

۱. اسد آبادی، لطف الله (۱۳۰۴)، شرح حال و آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی، برلین، چاپخانه ایرانشهر.
۲. اقدامی، حسین (۲۵۳۷ پ / ۱۳۵۷ ش)، طرح یک نقد؛ گذری در هوای سید جمال‌الدین اسدآبادی، تهران، سحر.
۳. آ. مراد و دیگران (۱۳۶۳)، نهضت بیدارگری در جهان اسلام، ترجمه سید محمد مهدی جعفری، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۴. بی‌نا (۱۳۷۳)، شیخ و شوخ؛ بحثی انتقادی میان شیخ سنت‌گرا و شوخ متجدد، تهران، روزنه.
۵. — (۱۳۸۳)، یومیه جبل‌المتین، تهران، کمیته پژوهشی ستاد بزرگداشت صدمین سالگرد مشروطیت، دانش‌گاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانش‌گاه تهران.
۶. بی‌نا (۱۳۸۷)، «سید جمال‌الدین و فلسفه؛ گفت‌وگو با کریم مجتهدی»، اطلاعات حکمت و معرفت، سال سوم، شماره پنجم.
۷. حورانی، آلبرت (۱۳۸۴)، تاریخ مردمان عرب، ترجمه فرید جواهر کلام، تهران، امیر کبیر.
۸. دینوری، ابن‌قتیبه (۱۳۸۰)، امامت و سیاست، ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران، ققنوس.
۹. عنایت، حمید (۱۳۷۰)، سیری در اندیشه سیاسی عرب، تهران.
۱۰. غزالی، محمد (۱۳۶۲)، المنقذ من الضلال (شک و شناخت)، ترجمه صادق آیینه‌وند، تهران، امیر کبیر.
۱۱. — (۱۳۶۲)، مکاتیب فارسی غزالی (فضائل الانام من رسائل حجت الاسلام)، تصحیح عباس اقبال، تهران، امیر کبیر.

۱۲. _____ (۱۳۶۱)، *نصيحه الملوک*، تصحيح جلال الدين همایي، تهران، بابک.

۱۳. کرمانی، ناظم الاسلام (۱۳۸۴)، *تاریخ بیداری ایرانیان*، تهران، امیر کبیر.

۱۴. کسروی، احمد (۱۳۶۹)، *تاریخ مشروطیت ایران*، تهران، امیر کبیر.

۱۵. الگار، حامد (۱۳۶۹)، *میرزا ملکم خان*، ترجمه جهانگیر عظیمما، تهران، انتشارات

مدرس.

۱۶. محیط طباطبایی، محمد (۱۳۵۰)، *نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق*

زمین، مقدمه و ملحقات از سید هادی خسروشاهی، قم، دارالتبلیغ اسلامی.

۱۷. مدرسی چهار دهی، مرتضی (۱۳۸۱)، *سید جمال الدین و اندیشه های او*، تهران،

امیر کبیر.

۱۸. مطهری، مرتضی (۱۳۸۶)، *بررسی اجمالی نهضت های اسلامی در صد سال اخیر*،

صدرا، تهران.

